

## بر منقار چمروش: درآمدی بر توپوگرافی سیاسی اخراج افغانستانی‌ها

م. رضا ملکشا

هی افغانی

حواست کجاست؟

این را کودکی گفت

که تازه زبان باز کرده بود

چشمان معصوم عجیبی داشت

و من ترسیدم

از گلشهر تا ورامین ترسیدم

و کودکان به لهجه‌ام می‌خندیدند

الیاس علوی

چمروش پرنده‌ای اسطوره‌ای است که به فرمان ایزد بُرز ضمن پرواز؛ انیران را همانند دانه از زمین برمی‌چیند و از قلمروهای آن بیرون می‌اندازد. چمروش دالی اسطوره‌ای از نهیلیسم ملی انیرانی است که در مقام یک ایدئولوژم<sup>۱</sup> پیوند تاریخی گرایش به همسان‌بودگی ایرانی و ضرورت طرد انیرانی در صورت لزوم را نشان می‌دهد. به زعم فردریک جیمسون<sup>۲</sup>، ایدئولوژم کوچک‌ترین واحد معنادار یک ایدئولوژی است؛ «همان مصالح خام یا سرمشق‌های روایی موروئی» (جیمسون، ۱۴۰۱: ۲۳۹) که می‌توان اخراج افغانستانی‌ها را در بستر آن مورد مطالعه قرار داد. بستری که در آن جیوگی ایدئولوژم‌های همسان خطوط متفاوتی از گرایش سیاسی را حول برنامه‌ای امنیتی متحد می‌کند.

حمله همه‌جانبه چمروش در یک ماه اخیر به افغانستانی‌ها و شدت این حمله در روزهای پساجنگ دوازده‌روزه [با رژیم صهیونیستی] همراه با ثنا و ستایش ازسوی شوونیسم ایرانی بود. زمانی که نیروهای امنیتی و اطلاعاتی به همراه

<sup>۱</sup> ideologueem

<sup>۲</sup> Fredric Jameson

اعضای دولت نمی‌توانستند اذهان جامعه را نسبت به عمق شکستشان در جنگ اقناع کنند سلاح را به سمت تحت ستم‌ترین بخش‌های جامعه نشانه رفتند. کارزارها نخست با تمرکز بر کولبرهای کورد و سوخت‌برهای بلوچ آغاز و این دو بخش به عنوان باله‌های اصلی قاچاق قطعات پهپادی و ریزپرنده معرفی شدند. اما در همین اثنا شدت یابی برنامه‌ای که وقوع جنگ مختل کرده بود به راه‌حل اصلی بدل شد. اخراج افغانستانی‌ها به برنامه‌ای هژمونیک و همچنین تراپی جنگ برای توده مردم مبدل شد. توده‌ای که خود سرمایه‌داری ایران نخستین منبع یأس و وحشتش بود.

برنامه ضدانسانی دولت سرمایه‌داری ایران در اخراج افغانستانی‌ها حرکتی شوونیستی است که هم‌زمان شوونیسم موجود در لایه‌های متفاوت جامعه را عیان می‌کند. از پرو صهیونیسم ایرانی تا مؤننان جمهوری اسلامی یک‌صدا پرواز چمروش را می‌ستایند. حرکت فاشیستی در این قامت البته میراثی از مخزن فرهنگی و اجتماعی خرده‌بورژوازی ایران هم است. خرده‌بورژوازی‌ای که حتی توان پیکربندی گفتمان خاص خود را درخصوص مهاجرت‌ستیزی نداشته و متصل به گفتمان بورژوازی غربی است. این گفتمان که با اقدام دستگاه امنیتی تقویت شده از مردم سردرگم هوادار می‌سازد. از نگاه تروتسکی فاشیسم در هر زمان «آخرین حلقه اتصال یک چرخه سیاسی ویژه است» (تروتسکی، ۱۳۸۷: ۱۴۷) در ایران اما چرخه تحركات فاشیستی به خود دولت سرمایه‌داری محول می‌شود. این تفویض وظیفه، هنری است که باعث می‌شود جمهوری اسلامی به مدد سرکوب درون‌ماندگار، همواره راه مشترکی با نیروهایی که حتی خود را در ضدیت با او تعریف کرده‌اند، پیدا کند. مالکیت و نظم مفاهیم مشترک و مقدس برای هر دو طیف است، به‌خصوص اگر در این میان پای شخصی‌انیرانی در میان باشد. پیوند تاریخی میان دولت سرمایه‌داری و شوونیسم در ایران ترکیبی از منافع طبقاتی ناهمسان و عامل‌های قدرتی است که خصلت سرکوبگرش به‌صورت خودکار درمقابل دیگری تجزیه‌طلب و تبعه غیرمجاز بیش از هر موقعیت دیگری فعال می‌شود.

از آنجا که همواره عنصری از فاشیسم در بنیادریسم وجود دارد که بر وضعیت اضطراری دائمی مبتنی است، جمهوری اسلامی در دوره افول بنیادریسمش در تلاش برای پیوست هر چه بیشتر به بدنه‌ای است که بتواند هجوم علیه موجودیتش را خنثی کند و در موقعیت جنگی چه حرکتی راحت‌تر از حمله به کولبرهای کورد، سوخت‌برهای بلوچ و شدیدتر از آن‌ها افغانستانی‌ها با پشتیبانی این بدنه. در این مورد، گرایش‌های شوونیستی و فاشیستی دقیقاً در تله‌ای می‌افتند که سیاست رسمی در قامت هویت برایشان ساخته است و از آنجا که این گرایش‌ها به‌قاعده‌بزدلی در ایجاد تغییر سیاسی در فهم ساختار اجتماعی ابله است همان گفتمان از مهاجرت‌ستیزی را می‌پذیرد که در ایالت متحده و برخی از کشورهای اروپایی شاهدیم؛ گفتمانی که محورهای اصلی آن شامل مالیات شهروندان، هزینه اسکان، هزینه

آموزش‌های ابتدایی و بهداشت مهاجران است. در حالی که طبقه کارگر افغانستان یکی از منابع تولید سرمایه اجتماعی کلان‌شهرها بدون هیچ یک از این حداقلی‌ترین حقوق است.

در چنین شرایطی، ایدئولوژی‌ای که خود را دگرساز با دولت سرمایه‌داری معرفی کرده؛ در معرض نوعی بحران استقلال سیاسی قرار می‌گیرد. پس ناگزیر در انتظار موقعیتی می‌ماند که توافق کارکردی زمانش را سپری کرده و شکاف‌های ملی سر باز کند. شکافی که برای این دست گرایش‌ها در حکم مغاک است. چرا که توانایی سازمان‌دهی خود در مقام نیروی هژمون این موقعیت را نیز ندارند؛ بنابراین می‌توان گفت فاشیسم ایرانی منهای کلیک کردن و کامنت‌گذاری و البته زیست انگلی‌اش درون هستی شوونیسم دولت سرمایه‌داری؛ یک نیروی ضدانقلابی منفعل است که در مکانیسم تاریخی شوونیسم دولتی جاگیر می‌شود. فاشیسم منفعل اگر سایه چمروش را بر سر نیند، توان مقابله با کوچک‌ترین هسته‌های کارگری و ابتدایی‌ترین شکل نیروهای مشترک ضد فاشیستی را نخواهد داشت.

میل وقیح ایدئولوژی فاشیستی از شکل‌بخشی به جامعه‌ای همسان با اصولش او را به نیروهای قهری دولتی وابسته می‌کند تا تک‌به‌تک بخش‌های ناهمسان را یا از دایره بیرون بیندازد یا هضم کند. دولت سرمایه‌داری نیز به همین ترتیب ابژه‌ای است که جامعه متحد باب میلش علت موجودیتش را در آن باید تعریف کند. قرعه‌ای که امروز به نام مهاجران افغانستانی و افغانستانی‌تبارهای متولد ایران درآمد شکلی از فلج‌سازی جامعه افغانستانی ایران را به وجود آورد. این فلج‌سازی هم امکان مقاومت را برای افغانستانی‌ها مسدود کرد و هم جامعه ایرانی حامی آن را. پروپاگاندا‌ی دولت سرمایه‌داری در وضعیت جنگ، ابتدایی‌ترین امکان جامعه افغانستانی در شکل‌بخشی و پیکربندی گفتمان و روایت مقاومت‌آمیز را سلب کرد. براساس آخرین آمار ۷۷۲ هزار نفر از اتباع افغانستان یا افغانستانی‌تبارها از ایران اخراج شدند.<sup>۳</sup> در بسیاری از گزارش‌ها ما تا حدی می‌توانیم به سطح توحش برخورد و شکل اخراج پی ببریم. اما آنچه در کلیت روایت اخراج غایب است شکستن صدای تسلیم و دفاع از حق مشروع یا به بیان بهتر حق بدیهی زیستن در ایران است.

شوونیسم ایرانی روایتی را درباره افغانستانی به واسطه وقوع جنگ ساخت که در آن خود را یک کل تعریف می‌کرد. دیگری افغانستانی ابژه کین‌توزی است چون نه در این کل جا می‌گیرد و نه اجازه‌اش را دارد؛ چرا که می‌تواند به آن ضربه بزند و آن را آسیب‌پذیر بسازد. سطح پروپاگاندا‌ی جاسوسی گسترده افغانستانی‌ها به حدی مضحک است که

<sup>۳</sup> «مشاور وزیر و رئیس مرکز امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور گفت: افزون بر ۷۷۲ هزار نفر از اتباع غیرمجاز افغانستانی از

ابتدای سال جاری تاکنون به کشورشان بازگشته‌اند.» منتشر شده در ۲۰ تیر ۱۴۰۴ از وبسایت خبر آنلاین

فردی با عقب افتاده ترین هوش اطلاعاتی هم توان باورش را ندارد. اما جا گرفتن این در گفتمان شوونیستی می تواند دست کم چند مورد استثنا را به حجم تخریبی متصل کند که رژیم صهیونیستی و عامل های آن در ایران به وجود آوردند و آن را سند صادق عامل های جاسوس افغانستانی معرفی کند. آنچه درخصوص گفتمان مقاومت آمیز افغانستانی اهمیت دارد باز کردن فضا برای روایت خود و همچنین سیاست ورزی است. امری که در خیر جمعی باب میل شوونیسم شکاف بیندازد و حق حضور و موجودیت خود را مطرح کند. در شرایطی که ناگزیر امکان های سازمان دهی عامل های ضد شوونیستی - فاشیستی محدود و مختل شده است حداقلی ترین اقدام، شکل بخشیدن به صدایی در خاطره جمعی است که معطوف به وضعیت طبقاتی افغانستانی ها، شدت هزینه ای که مسئله اخراج بر آن ها تحمیل می کند و حتی نقش تاریخی مردم افغانستان در وضعیت های جنگی پیشین نظیر جنگ هشت ساله باشد. هدف نه امکان پذیری تعهد عاطفی بلکه آغاز پشتیبانی سیاسی - اجتماعی است. امری که بتواند امر سرکوب و اخراج را سخت و در نهایت ناممکن کند و سوژه کین توزی که را که از منبع کیف سیستم، کام می گیرد با واقعیت بیرون بودگی این کیف مواجهه سازد.

فهم عملی توده افغانستان از نقش روایت - گفتمان مقاومت آمیز، نه فقط برای آن ها بلکه برای مردم ایران نیز تاریخ جایگزینی را رقم خواهد زد. تجربه جنگ و تهاجم امپریالیستی و رابطه آن با گرایش های محافظه کار و رادیکال اسلامی یا حتی نیروهای دموکراتیک جمهوری خواه در افغانستان، فانتزی تهاجم امپریالیستی به ایران و توان آن در کنارزدن حاکمیت را می تواند به شکل های مشخصی توضیح و مورد نقد قرار دهد. واکاوی چنین امری بنابر زاویه دید افغانستانی ها در عین آنکه به مقایسه توان و ابزار مقابله با تهاجم در هر دو کشور می پردازد، در کنار طبقه کارگر ایران و توده ای که علیه تهاجم امپریالیستی صف آرای شده و همچنین نوع زندگی و اجبار به مهاجرت در کشوری که جنگ چند دهه ای بخش به بخش امکان های زیست را در آن با بحران مواجهه کرده است، تشریح می کند.

اما مسئله ای که باید به آن توجه ویژه داشت ضرورت هم محوری امر طبقاتی و ستم ملی است. افغانستانی ها برای سال ها در ایران مادون طبقه کارگر ایران بوده و ستم مضاعف بر طبقه کارگر افغانستانی امری کاملاً مشهود است. کارگر افغانستانی بیش از آنکه در کنار هم طبقه ای هایش در ایران دیده شود و همراه با آن ها برای احقاق حقوق طبقاتی مبارزه کند، در چهارچوب لمپن پرولتری تعریف شده است؛ بخشی که انگار قرار است با ندای حاکمیت به کمک آن بیاید و حتی علیه اعضای جامعه ای که احساس تعلقی بدان ندارد خشونت بورزد. این امر فقط شدت بهره کشی از

کارگران افغانستانی را توجیه نمی‌کند، بلکه خشم کارگران ایرانی را از سرمایه‌داران منحرف کرده و افغانستانی‌ها را مقصر مشکلات و نابرابری‌های اقتصادی قلمداد می‌کند.

در کنار دیگر محدودیت‌های اجتماعی و تنگناهای زیست در وضعیتی که افغانستانی‌ستیزی مبدل به کنشی خنثی از سوی مردم شده، مسئله حضور مهاجران و افغانستانی‌تبارهای ایران را به سویی کشیده که در آن خود مهاجر دال سوژگانی پیدا می‌کند. این محوریت ناگزیر بخشی از نیروهای اجتماعی را حول برنامه‌هایی متفق می‌کند که نمونه‌های پر دامنه‌تر آن را در اروپا و در سال‌هایی که داعش دوزخ خاورمیانه را برای مردم رقم زده بود شاهد بودیم. فصل مشترک میان حامیان مهاجران در هر دو جغرافیا در کی است که ژیک<sup>۴</sup> آن را متافیزیک اومانستی سانتی‌مانتال قلمداد کرد و مهاجر در چنین در کی ابژه نوع دوستی است. گرایش‌های چپ اروپایی نیز صدای مهاجران را با تمام تکرر و تنوع؛ ارتعاشی در نظر گرفتند که می‌توانست خاموشی طبقه کارگر را جبران کند. اما در نهایت برنده اصلی این مواجهه رفرمیست‌ها، دموکرات‌های گلوبالیست و اومانیست و همچنین سازمان‌ها و ان‌جی‌او‌های حقوق بشری آن‌ها بودند؛ چرا که این نوع از مواجهه با مرکززدایی از دولت سرمایه‌داری مسئله اخراج مهاجران را به سیاست پر خاشک‌گرانه شبه‌نمایشی<sup>۵</sup>، بلاگردان کردن این بخش از جامعه و بر ساختن یک هویت شر و خطرناک برای آن‌ها محدود می‌کرد و مهم‌تر از آن امکان رهایی آن‌ها را نه بر بستر برنامه طبقه‌ای که مهاجران در آن جایگاه مشخصی دارند، بلکه با منشورها و مقاومت‌های مدنی طاق می‌زد. در چنین مواجهه‌ای وضعیت افغانستانی‌ها در میان اردوگاه حامیان و مخالفان اخراج قطب‌بندی می‌شود. در صورتی که طرح امکان مقاومت یا شکل دهی به هسته‌های اولیه مقاومت علیه اخراج در بخش‌های خدماتی نظیر شهرداری یا بخش‌های کارگاهی و صنعتی تا دانشگاه‌ها و محله‌های شهری از سوی خود افغانستانی‌ها نادیده گرفته می‌شود.

سایه چپ‌روش مردم می‌تواند بر سر بخشی از جامعه ایران بیفتد، از همین رو شکل دادن به جبهه رادیکال ضدفاشیستی امروز بیش از هر زمانی حیاتی است. شکل دادن به نیرویی که از دل روایت - گفت‌وگو مقاومت‌آمیز ملیت‌های تحت ستم زاده شده و در عین حال ایستاری در مقابل جریان‌های ارتجاعی خود این ملیت‌ها باشد. روایت - گفت‌وگو‌هایی که ایدئولوژم شوونیستی را به چالش بکشند، فیگورهای آن را به سخره بگیرند و شخصیت برآمده از فرهنگ خود را در برابر آن‌ها ساخته یا بازنمایی کنند. چرا که بی شک هر قطعه از ایدئولوژم‌های شوونیستی دیر یا زود در بدنه دولت

<sup>۴</sup> Žižek

<sup>۵</sup> نگاه کنید به صفحه‌های اینستاگرامی پلیس تهران که چگونه فرایند دستگیری کارگران افغانستانی را با چهره‌های مبهوت و ترس خورده در وضعیتی که خود را مخفی کرده اند به نمایش می‌گذارند.

سرمایه‌داری یا دولت فاشیستی جا خواهند گرفت و جهت یافتن پایه اجتماعی در میان خرده‌بورژوازی و کارگران واپس‌مانده از ایده تشکیلات پرولتری، به نظام هژمونیکی شکل خواهند داد که نیروهای حیاتی، امکان کنش و روایتگری را برای ملیت‌های دیگر مسدود می‌کند.

#### منابع:

جیمسون، فردریک (۱۴۰۱)، ناخودآگاه سیاسی: روایت در مقام کنش نمادین اجتماعی، ترجمه شاپور بهیان، نشر نی  
تروتسکی، لئون (۱۳۸۷)، نبرد با فاشیسم در آلمان و مبارزه‌های مدنی با فاشیسم در ایالت متحده، ترجمه رضا اسپیلی،  
نشر دیگر